

پینوکیو

به سه زبان

فارسی
انگلیسی
فرانس

سوپراسکوپ

SUPERSCOPE

Listen to us.
PRODUCTION

چهارمین کتاب قصه ناطق از سری مجموعه داستانهای ناطق



در انحصار شرکت ۴۸ داستان شماره ثبت ۳۶۵۵۵



همگام با پیشرفت‌های وسیعی که در همه سطوح جامعه در جهت سازندگی ایران نوین بچشم میخورد، این شرکت مفتخر است که برحسب وظیفه ملی، گامی نو در جهت آموزش، تعلیم و تربیت نوباوگان ایرانی برداشته و برای اولین بار در ایران با انتشار سری مجموعه داستان‌های ناطق، اضافه بر بالا بردن سطح فرهنگ نوباوگان و دانش‌آموزان کشور سرگرمی مفید و آموزنده‌ای برای آنان فراهم نموده است.

مجموعه داستانهای این سازمان به دو زبان فارسی و انگلیسی تهیه شده و نمایشنامه هر داستان نیز بصورت فارسی و انگلیسی بر پشت و روی هر نوار جداگانه ضبط و اجراء شده است که این امر کمک بسیار موثری در فراگیری زبان انگلیسی نواآموزان کشور خواهد نمود.

داستان شماره ۱ : گالیور در جزیره کوتوله‌ها

داستان شماره ۲ : پری کوچولوی دریایی

داستان شماره ۳ : ماجرای سندباد

شرکت ۴۸ داستان

قیمت هر کتاب بانوار کاست درسراسر کشور ۴۰۰ ریال

۶۸۱۶۵۷

مرکز سفارشات

۴۱/۳۵۱۱

صندوق پستی

PINOCCHIO

پینوکیو

بسه زبان

فارسی
انگلیسی
فرانس

سوپراسکوپ

SUPERSCOPE.

Listen to us.

PRODUCTION

چهارمین کتاب قصه ناطق از سری مجموعه داستانهای ناطق



در انحصار شرکت ۴۸ داستان شماره ثبت ۳۶۵۵۵



سازمان انتشار مجموعه داستانهای ناطق
تقدیم می کند

پینوکو

PINOCCHIO

DESIGN AND ILLUSTRATIONS BY

Rex Irvine • John Strejan

music of the Great Masters

طرح و نقاشی از: رگس اروین - جان استوجن

همراه با موسیقی هنرمندان برجسته

محصول: سوپراسکوپ



Once upon a time there was a toymaker named Geooetto who, more than anything else, wanted to have a child of his very own. He started to make a wooden puppet to keep him company.

یکی بود و یکی نبود، روزگاری عروسک ساز پیری زندگی میکرد، بنام " ژپتو " که بیشتر از هر چیز آرزو داشت فرزندی داشته باشد، بهمین خاطر روزی شروع به ساختن عروسکی کرد تا از او بجای فرزند نگهداری کند .

Il etait une fois un marchand de jouets nomme Gepetto qui desirait par-dessus tout avoir un enfant a lui. Il decida de faire une marionnette en bois pour lui tenir compagnie.





Geppetto took a piece of very good wood and carefully started to carve the face. He made it to look the boy he wished for! Then he took a chisel and a hammer and began to carve the rest of the puppet. As soon as the hammer hit the chisel, he heard a little voice say, "Ouch That hurts."

ژیتو ، یک تکه چوب مرغوب انتخاب کرد و با دقت به ساختن عروسک پرداخت ، او صورت عروسک را به شکل پسری در آورد که همیشه آرزوی داشتن آنرا داشت ، سپس بکمک قلم و چکش ، شروع به ساختن بقیه بدن عروسک کرد ، همینکه ژیتو چکش را به قلم کوبید ، صدای خفیفی شنید که گفت :

آخ نزن دردم اومد "

Gepetto prit un morceau de son meilleur bois et se mit a sculpter la figure avec soin. Il la faconna ressemblant a celle du petit garçon qu'il souhaitait d'avoir. Puis il prit un ciseau et un marteau pour sculpter le reste de la marionnette. Des que le marteau toucha le ciseau, Il entendit une petite voix qui disait, "Aïe ça fait mal."

Geppetosurprized,very much,and thought somebody was jok-
ing and started looking in the cupboards and under the work
benches. " Anyone here? Come on out.Let me see you " No-one
answered. Amazing, may be I am imegining. He continued his
work and took some sandpaper to smooth the wood . This time
he heard someone giggle," Ha, ha, ha, that tickles, stop it,
please, Ha, ha, ha!"

ژپتو خیلی متعجب شد ، تصور کرد کسی داره باهاش شوخی میکنه ، از جایش بلند شد
و توی قفسه‌ها و زیر میز کارش را نگاه کرد "کسی اینجاست؟ یااله بیا بیرون ببینم ... " ولی
کسی جواب نداد .

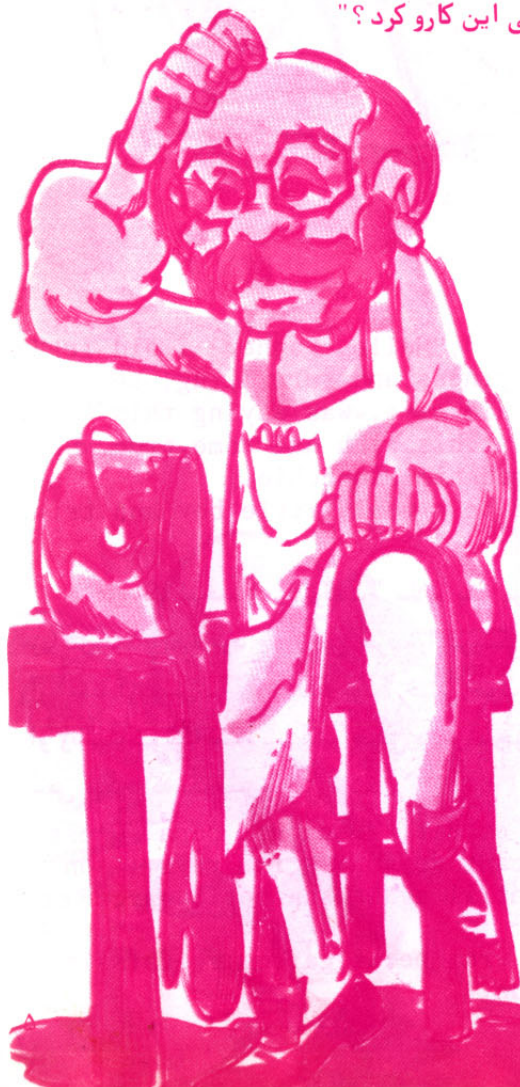
" عجیبه ، شاید خیالاتی شدم " او دوباره به کارش ادامه داد و یک تکه کاغذ سمباده
برداشت و به چوب کشید تا آنرا صاف کند ، در همین موقع صدای خنده‌ای شنید "ها ها ها ،
نکن ، غلغلکم میاد ... خواهش میکنم نکن ، ... بسه دیگه ها ها ها "

Gepetto crut que quelqu'un plaisantait et regarda dans
les placards et sous les etablis. "Quelqu'un est la? Allons,
montrez-vous " Pas de reponse.Il continua son travail et
prit du papier de verre pour polir le bois. Cette fois-ci Il
entendit un petit rire, " Ha, ha, ha, ça chatouille, arretez,
ha, ha, ha,! "

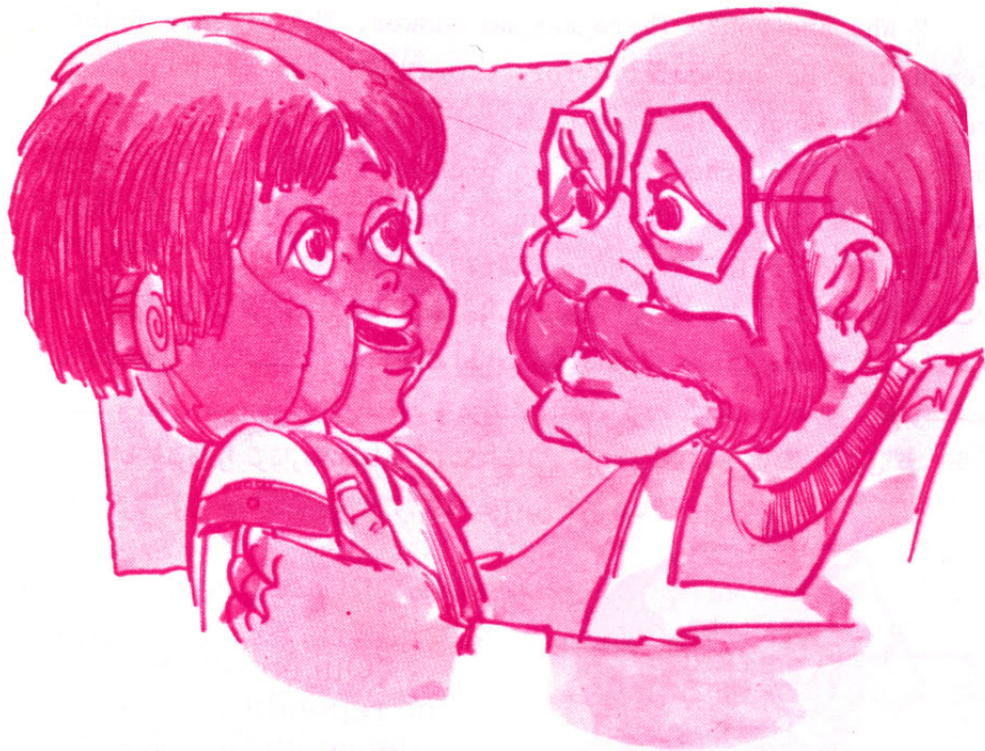


"Who are you?" There was no answer. The silence frightened him. He sat quietly for several minutes and listened, but no one spoke. He went back to work and finished the puppet. When he turned around to pick up something, the puppet suddenly moved and upset a can of paint onto the floor. "What a mess, Who could have done that?"

"تو، تو، تو کی هستی؟" باز هم جوابی نیآمد، این سکوت او را به وحشت انداخت، چند دقیقه‌ای ساکت نشست و با دقت به اطراف گوش داد ولی هیچکس صحبتی نکرد، بالاخره برگشت و دو باره به کارش ادامه داد و عروسک را تمام کرد، درست در همین موقع وقتیکه برگشت تا چیزی را بردارد ناگهان عروسک تکانی خورد و یک قوطی رنگ را روی کف اطاق واژگون کرد "وای چه افتضاحی چه کسی این کارو کرد؟"



“Qui êtes-vous?” On ne répondit pas. Le silence lui fit peur. Il resta sans bouger pendant quelques minutes et écouta, mais personne ne parla. Il se remit au travail et termina la marionnette. Quand il se retourna pour ramasser quelque chose, la marionnette remua soudain et renversa un pot de peinture par terre. “Quel gâchis! Qui est-ce que a fait ça?”



The puppet smiled at him and said, "Hello, Father! I did it!" Geppeto, couldn't speak of happiness and surprizing, because the doll wich he had made it, himselfe, was saying this word. The toymaker was very happy that his wish had come true. He now had his little boy and named him Pinocchio.

Pinocchio always wanted to be a real little boy and tried very hard to become one.

عروسک لبخندی زد و گفت " سلام پدر من این کارو کردم " ژیتواز تعجب و خوشحالی زبانش بند آمده بود چون این حرف را عروسکی میزد که خودش آنرا ساخته بود ، عروسک ساز از اینکه آرزویش برآورده شده بود ، خیلی خوشحال شد ، او حالا صاحب پسری شده بود ، اسم او را پینوکیو گذاشت ، پینوکیو خیلی دلش میخواست که مانند یک پسر واقعی رفتار کند وهمیشه سعی میکرد که یک پسر واقعی باشد .

La marionnette lui sourit et dit, "Bonjour, papa C'est moi qui l'ai fait " Le fabricant de jouets fut ravi : son reve s'etait realise. A present il avait son petit garçon et il l'appela Pinocchio.

Pinocchio voulait etre un vrai petit garçon et faisait de son mieux pour en devenir un.

His father sent him to school, but Pinocchio was very naughty. He often lied and he was warned that if you tell another lie, your nose would grow. Pinocchio laughed, "Oh, I don't believe that. How could that ever happen?"

پدرش او را بمدرسه فرستاد، ولی پینوکیو خیلی شیطون و ناغلا بود، او اغلب دروغ میگفت و همیشه مورد سرزنش قرار میگرفت "اگه یک بار دیگه دروغ بگی، دماغت دراز خواهد

شد" پینوکیو خندید و گفت "اوه، من این حرفو باور نمیکم چطور چنین چیزی ممکنه؟"

Son pere l'envoya a l'ecole, mais la Pinocchio se conduisait mal. Il mentait souvent.

On l'avertit que s'il mentait encore une fois, son nez grandirait. Pinocchio en rit. "Oh, je ne vous crois pas. Comment est-ce que cela se pourrait?"



But the next time he told a lie, his nose suddenly started to grow. It grew longer and longer with each lie. The other boys made fun of Pinocchio and he began to cry.

ولی بعد با اولین دروغی که او گفت، دماغش شروع به بزرگ شدن کرد و با هر دروغ تازه بزرگ و بزرگتر میشد، سایر بچه‌ها او را مسخره کردند و پینوکیو شروع به گریه کرد.

Mais à peine eut-il dit un nouveau mensonge, que son nez s'allongea soudain. Et il devint de plus en plus long à chaque mensonge. Les autres garçons se moquaient de lui, et il se mit à pleurer.



Then he heard a lovely voice sying, "Don't cry, Pinocchio. If you promise me never tell a lie again, I will make your nose small again."

"Who are you?" "I am your fairy Princess," and suddenly she appeared. She was very beautiful. "I promise to be good, I won't lie agin. Please make me into a real boy! ?

ناگهان صدای مهربانی را شنید که گفت " پینوکیو گریه نکن اگه قول بدی که دیگه دروغ نگی ، من دماغتو دوباره کوچک خواهم کرد "

"تو.... تو تو کی هستی ؟"
"من فرشته مهربون هستم " و ناگهان فرشته بسیار زیبائی جلوی پینوکیو ظاهر گردید ، پینوکیو به او گفت " من قول میدم که پسر خوبی باشم ، دیگه دروغ نمیگم خواهش میکنم منو بشکل یک پسر واقعی در بیار "



Alors il entendit une douce voix lui dire, "Ne pleure pas, Pinocchio. Si tu me promets de ne plus jamais mentir, je rendrai ton nez petit comme avant."

"Qui êtes-vous?" demanda Pinocchio.

"Je suis ta bonne fée," dit la voix, et elle apparut soudain. Elle était très belle. "Je vous promets d'être sage. Je ne mentirai plus. S'il vous plaît, faites que je devienne un vrai petit garçon!"

" You can only be a real boy if you do something very brave. Then and only then will you be a real boy!"

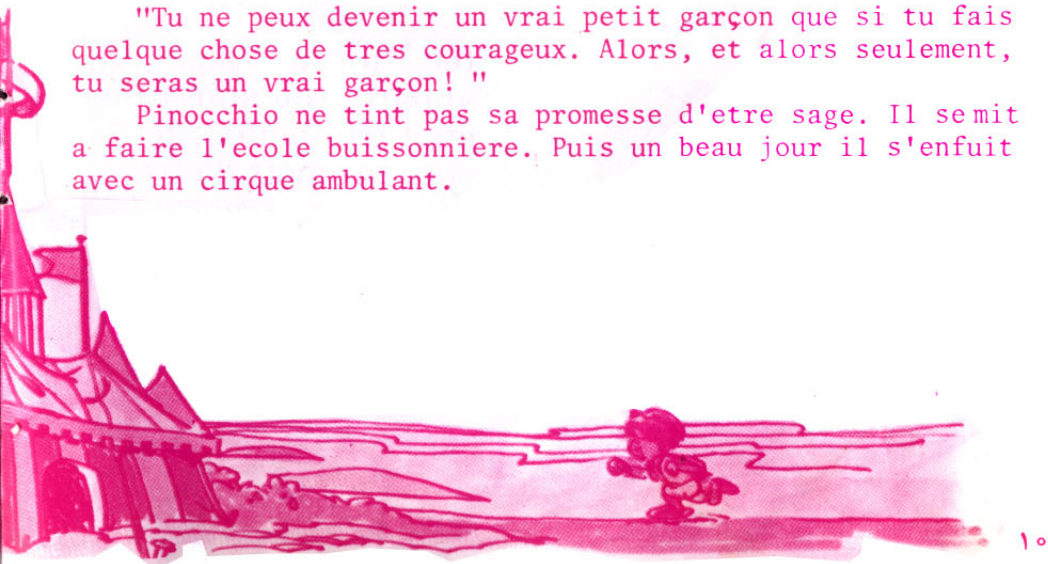
Pinocchio did not keep his promise to be good. He kept staying away from school. Then one day he ran away with the circus.

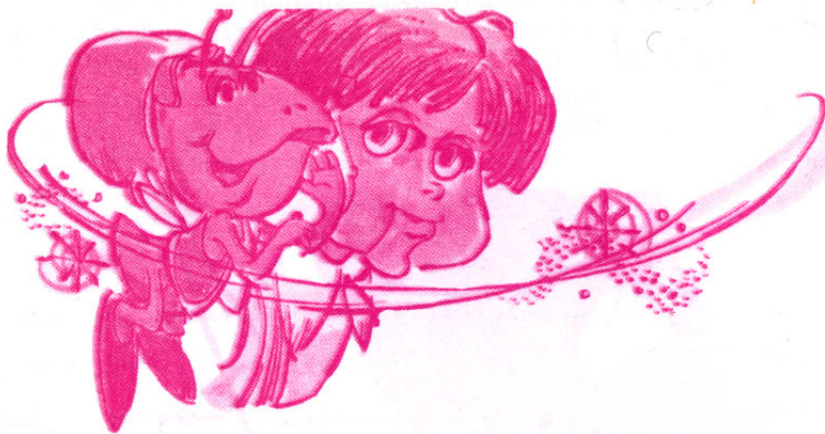
" تو وقتی به شکل یک پسر واقعی در میایی که بتونی یک کار خوب و یک عمل شجاعانه انجام بدی فقط در اینصورت تو یک پسر واقعی خواهی شد " پینوکیو نتونست بقول خودش عمل کنه و خوب باشه و بازم از رفتن بمدرسه خودداری میکرد تا اینکه یک روز بهمراه یک سیرک، از شهر خودش فرار کرد .



"Tu ne peux devenir un vrai petit garçon que si tu fais quelque chose de tres courageux. Alors, et alors seulement, tu seras un vrai garçon! "

Pinocchio ne tint pas sa promesse d'etre sage. Il semit a faire l'ecole buissonniere. Puis un beau jour il s'enfuit avec un cirque ambulant.





He was joined by a cricket, sent by the fairy princess to watch him. Cricket told him, "Pinocchio, I am your conscience. I must warn you each time you do something wrong,"

فرشته مهربان یک جیرجیرک را برای مراقبت از پینوکیو به‌مراهش فرستاد، جیرجیرک به پینوکیو گفت "پینوکیو من وجدان تو هستم، و بایستی هر بار که تو اشتباهی میکنی، به تو گوشزد و اخطار کنم"

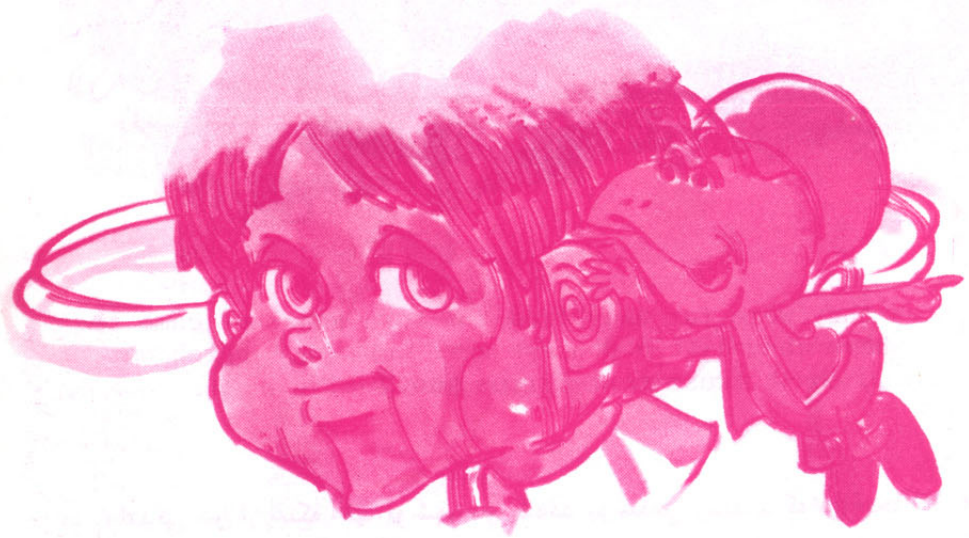
Entretemps, la bonne fee lui avait envoye un grillon pour le surveiller. Grillon lui dit, "Pinocchio, je suis ta conscience. Je dois t'avertir chaque fois que tu fais quelque chose de mal."





Pinocchio thought it would be fun being in the circus, but the bad circus man kept collecting little boys wherever they went, Promising them a good time. He wanted Pinocchio to help him find some of those boys, but Cricket said, "No, Pinocchio, don't do it. He is a bad man!" But Pinocchio did not listen and stayed with the circus man and helped him find more boys.

پینوکیو فکر میکرد که با ، سیرک بودن ، خیلی تفریح به همراه خواهد داشت ولی اینطور نبود در آن سیرک مرد بدجنسی وجود داشت که به هر شهری که میرفتند بچه‌های کوچک را به بهانه تفریح گول میزد و در سیرک آنها را بکار میگرفت ، آن مرد بدجنس از پینوکیو خواست تا در پیدا کردن و بدام انداختن چند پسر بچه دیگر به او کمک کند ولی جیرجیرک به پینوکیو گفت " نه پینوکیو اینکار و نکن ، او مرد بد جنسیه ، " ولی پینوکیو به حرف او گوش نکرد و به آن مرد سیرک ، کمک کرد تا بچه‌های بیشتری پیدا کند .



Pinocchio pensait qu'il aurait la vie gaie au cirque, mais le directeur etait un mechant homme qui ramassait partout des petits garçons en leur promettant qu'ils s'amuseraient bien. Il voulait que Pinocchio l'aide a trouver des garçons, mais Grillon lui dit, " Non, Pinocchio, ne fais pas ça. C'est un mauvais homme " Helas, Pinocchio ne l'ecouta pas, il resta avec cet homme et l'aida a trouver d'autres petits garçons.



Soon they were far away from the town and they came to a mine where many little donkeys were working." Watch out, Pinocchio, don't trust that circus man."

اندکی پس از اینکه آنها از شهر دور شدند به معدنی رسیدند که در آنجا الاغهای کوچکی مشغول بکار بودند "مراقب باش پینوکیو، به آن مرد سیرک اعتماد نکن"

Bientot ils furent loin de la ville et ils arriverent a une mine ou travaillaient beaucoup de petits anes."Prends garde, Pinocchio," dit Grillon, "No te fie pas a cet homme."



Pinocchio saw the little boys that he had brought to the circus man turn into donkeys. They were put to work in the mine,

پینوکیو متوجه شد، پسر بچه‌هایی را که او به مرد سیرک معرفی کرده است، تبدیل به الاغ گردیده و در معدن بکار گرفته شدند.

Pinocchio vit les petits garçons qu'il avait amenés au cirque se transformer en ânes. Alors on les fit travailler dans la mine.

Pinocchio's ears began to feel very funny. They were turning into donkey's ears.

در همین هنگام پینوکیو حس کرد که گوشهایش بطرز خیلی مسخره‌ای دارند بزرگ میشوند و دیری نگذشت که گوشهایش درست به شکل گوشهای یک الاغ در آمد .

Pinocchio sentit ses oreilles devenir toutes droles.
Elles se changeaient en oreilles d'ane.



Cricket called. "Run, Pinocchio, run and you will break the spell," He ran and ran and suddenly became himself again. Cricket begged him to go home and he finally agreed.

جیرجیرک فریاد زد "پینوکیو بدو، بدو تا طلسم را باطل کنی" پینوکیو آنقدر دوید و دوید تا اینکه دو باره بشکل خودش درآمد. جیرجیرک از او خواست تا بخانه برگردد و او هم سرانجام قبول کرد.

Grillon cria, "Cours, Pinocchio, cours et tu rompras le charme." Il se mit a courir et tout a coup il redevint lui-meme. Grillon le supplia de rentrer a la maison et il finit par consentir.

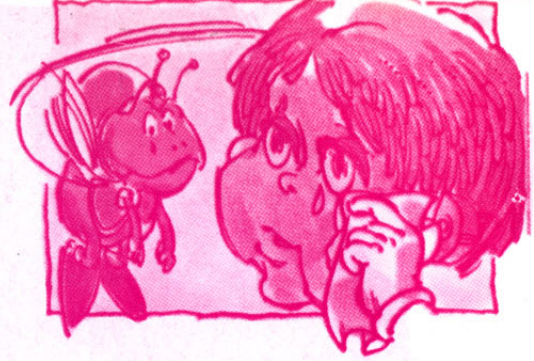




When he came home, he called, " Father, Father, where are you?" But there was no reply. The neighbors told him that his father, Geppetto, had gone looking for him and was swallowed by a big whale.

وقتی که پینوکیو بخانه رسید از پدرش اثری نبود " پدر، پدر، کجا هستی؟" ولی هیچ جوابی نیآمد همسایه‌ها به او گفتند که پدرش ژپتو، برای پیدا کردن او رفته و بوسیله یک نهنگ بزرگ بلعیده شده است .

Arrive a la maison, il appela, "Papa, papa, ou es-tu?" Mais il n'y eut pas de reponse. Les voisins lui dirent que son pere, Gepetto, etait alle a sa recherche et avait ete avale par une grosse baleine.



" My poor Father! I love him and must find him at once.
It's my fault "

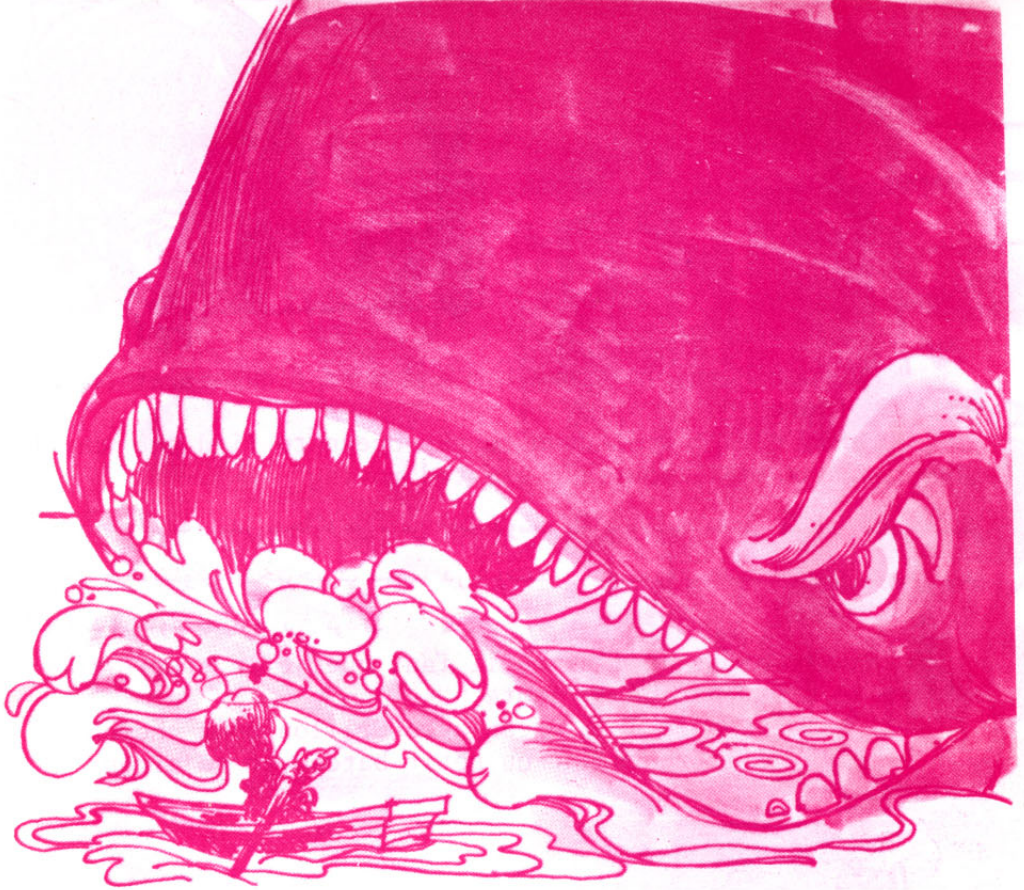
He and Cricket went down to the ocean to find the whale.
They found a small boat and started rowing.

"چی؟ نه، پدر بیچاره من، من اونو دوست دارم و باید حتما پیدا کنم، همش
تقصیر منه، پینوکیو و جیرجیرک بسمت دریا رفتند تا نهنگ را پیدا کنند، قایق کوچکی پیدا
نمودند و شروع به پارو زدن کردند

"Pauvre papa ! Je l'aime, il faut que je le trouve tout
de suite. Tout est de ma faute !"

Il alla au bord de l'océan avec Grillon pour chercher
la baleine. Ils trouverent un petit bateau et se mirent a
ramer.





Suddenly they came upon the whale. " Pinocchio, look out! He's going to swallow us " But it was too late.

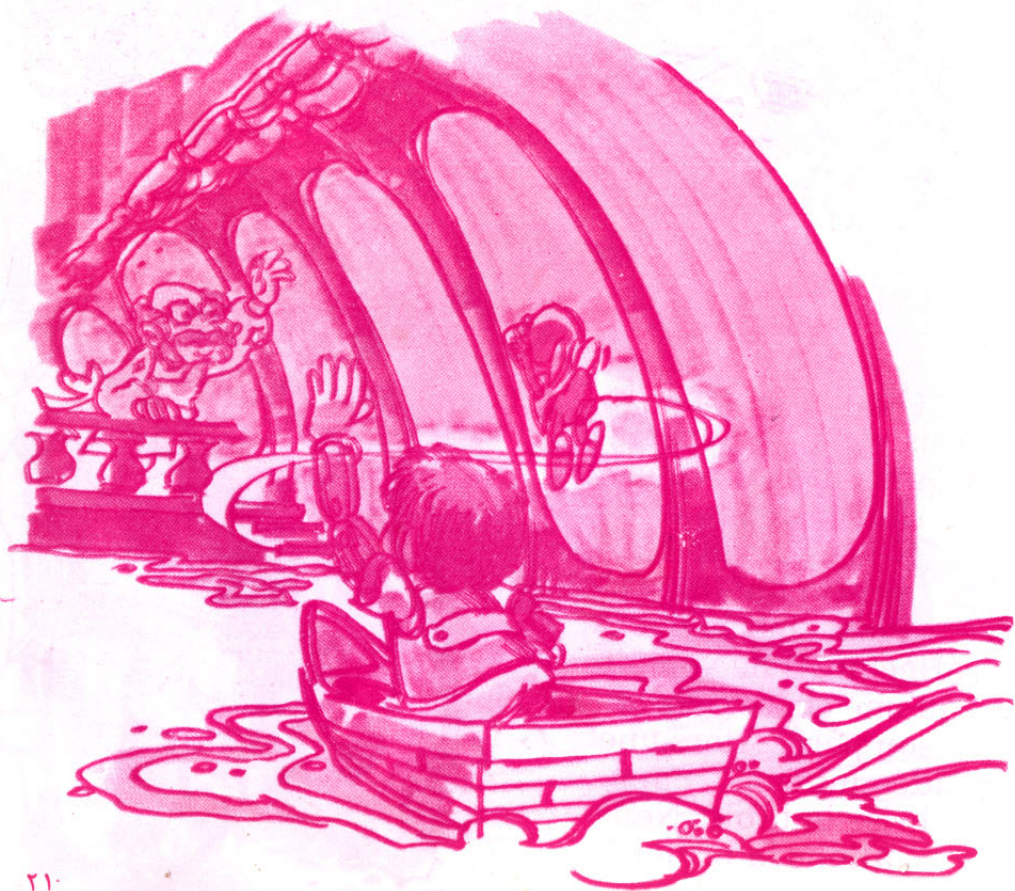
در همین هنگام ناگهان به نهنگ برخورد کردند
پینوکیو، مراقب باش، نهنگ میخواد مارو غورت بده " اما دیگه خیلی دیر شده بود .

Tout a coup ils tomberent sur la baleine. "Prends garde, Pinocchio ! Elle va nous avaler ! " Cetait deja trop tard.

The next thing they knew they were inside the whale and there at a funny little table sat his father.

در یک چشم بهم‌زدن متوجه شدند در داخل شکم نهنگ هستند در همین هنگام پدر ژپتورا دیدند که پشت یک میز کوچک خنده‌دار نشسته است.

En un instant ils se trouverent a l'interieur de la baleine, et la ils virent Gepetto assis a une petite table.



" Oh, Father, Father, I've come to save you! "

" How can you save me, my boy ? We are all trapped now,"
Pinocchio started thinking. All he wanted to do was to
save his father. Then it came to him. "Father, break up the
table. We will set it on fire."

" اوه پدر، پدر، من اومدم شما رو نجات بدم ؟ "

" توجطور میتونی منونجات بدی پسرم ؟ حالا دیگه همه ما گیر افتادیم . "

پینوکیو بفکر فرو رفت تمام هدف او این بود که پدرش را نجات دهد، بعد فکری بخاطرش

رسید

" پدر این میزرو بشکن ، ما باید آنرا آتش بزنیم "

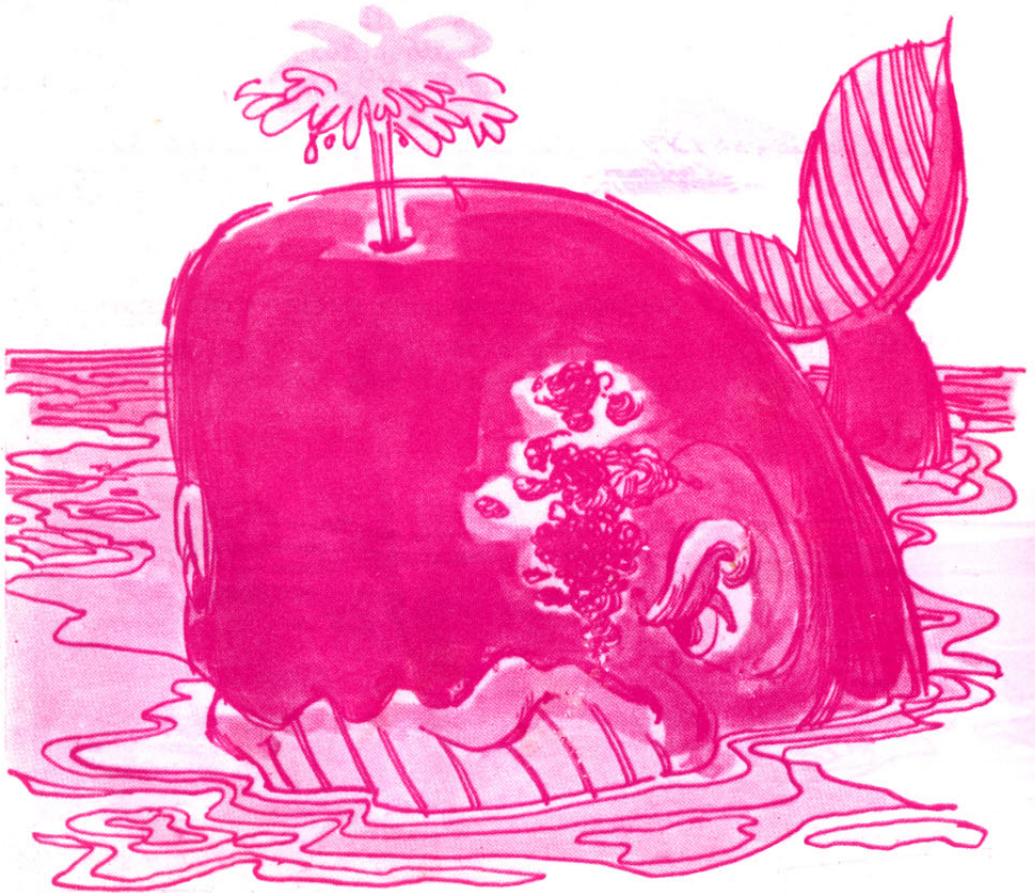


"Oh, papa, papa, je
suis venu te sauver!"
"Comment peux-tu me
sauver, mon petit?
Nous sommes tous
pris maintenant."
Pinocchio se mit à
réfléchir. Il ne voulait
qu'une chose: sauver
son père. Alors une
idée lui vint. "Papa,
brise la table. Nous
allons la brûler."

Soon there was a big fire in the whale's stomach. The fire was so hot that the whale did not feel well at all.

بزودی آتش بزرگی در شکم نهنگ درست شد ، آتش آنقدر داغ و پر حرارت بود که نهنگ ابداً احساس راحتی نمیکرد .

Bientot il y eut un grand feu dans l'estomac de la baleine, un feu si chaud que la baleine se sentit tres mal.

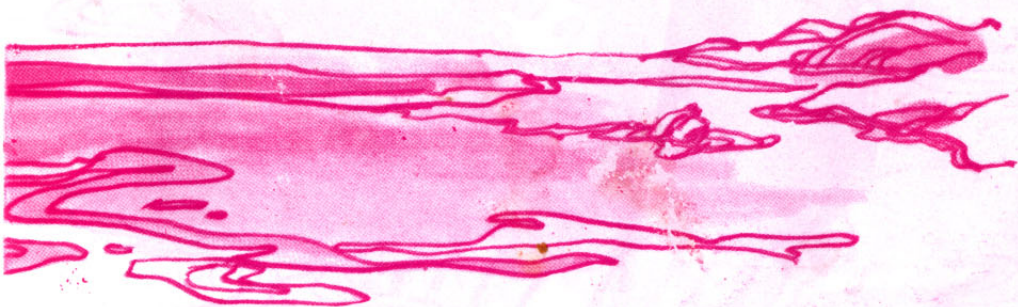


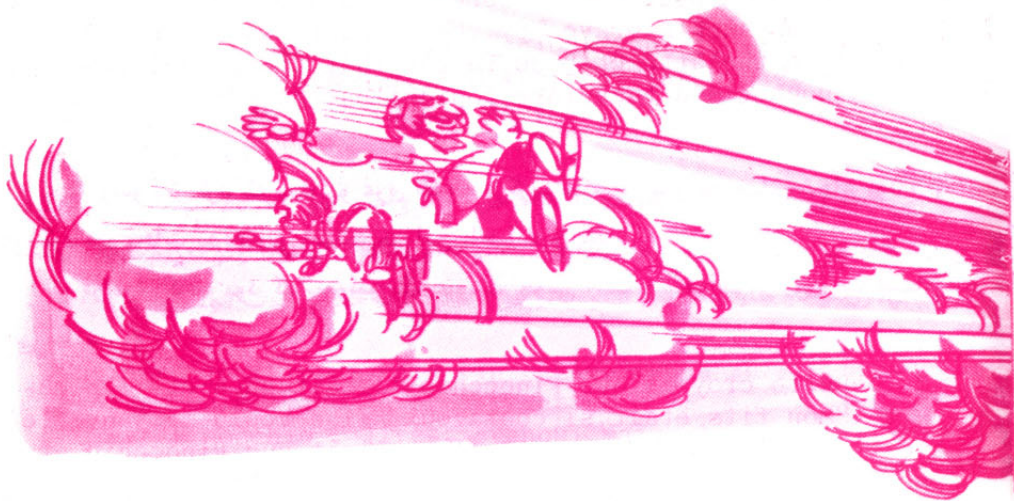


He began to heave and heave and with a big roar, he spat everything out.

نهنگ شروع به تفلا کرد و بالاخره با یک صدای بلند عطسه کرد و همه چیز را به بیرون ریخت .

Son estomac se souleva, et avec un mugissement enorme elle vomit tout.





Pinocchio, his Father and Cricket landed in the water. Geppetto and Cricket began to swim towards the shore. But Pinocchio had hit his head on a board and was knocked out.

پینوکیو، پدر ژپتو و جیرجیرک بر روی آب افتادند، پدر ژپتو و جیرجیرک بطرف ساحل شنا کردند ولی پینوکیو سرش به تختهای برخورد کرد و از هوش رفت.

Pinocchio, son pere et Grillon furent rejetes sur l'eau. Geppetto et Grillon se mirent a nager vers le rivage; Mais Pinocchio s'etait cogne la tete contre une planche et s'etait evanoui.



Gepetto thought that Pinocchio had drowned and cried, "My son was such a brave boy. He tried to save me, But he drowned in the attempt." He forgot that Pinocchio was a wooden puppet and therefore could float on top of the water.

پدر ژپتو فکر کرد که پینوکیو غرق شده و با گریه میگفت " پسر من خیلی شجاع بود، او سعی کرد منو نجات بده، ولی خودش در این ماجرا غرق شد ."
او فراموش کرده بود که پینوکیو یک عروسک چوبی است و میتواند بر روی آب شناور باقی بماند .

Gepetto croyait que Pinocchio s'etait noye et il pleurerait, "Mon fils etait si courageux ! Il a voulu me sauver, et c'est ainsi qu'ils'est noye." Il oubliait que Pinocchio etait une marionnette en bois et pouvait donc flotter a la surface de l'eau.



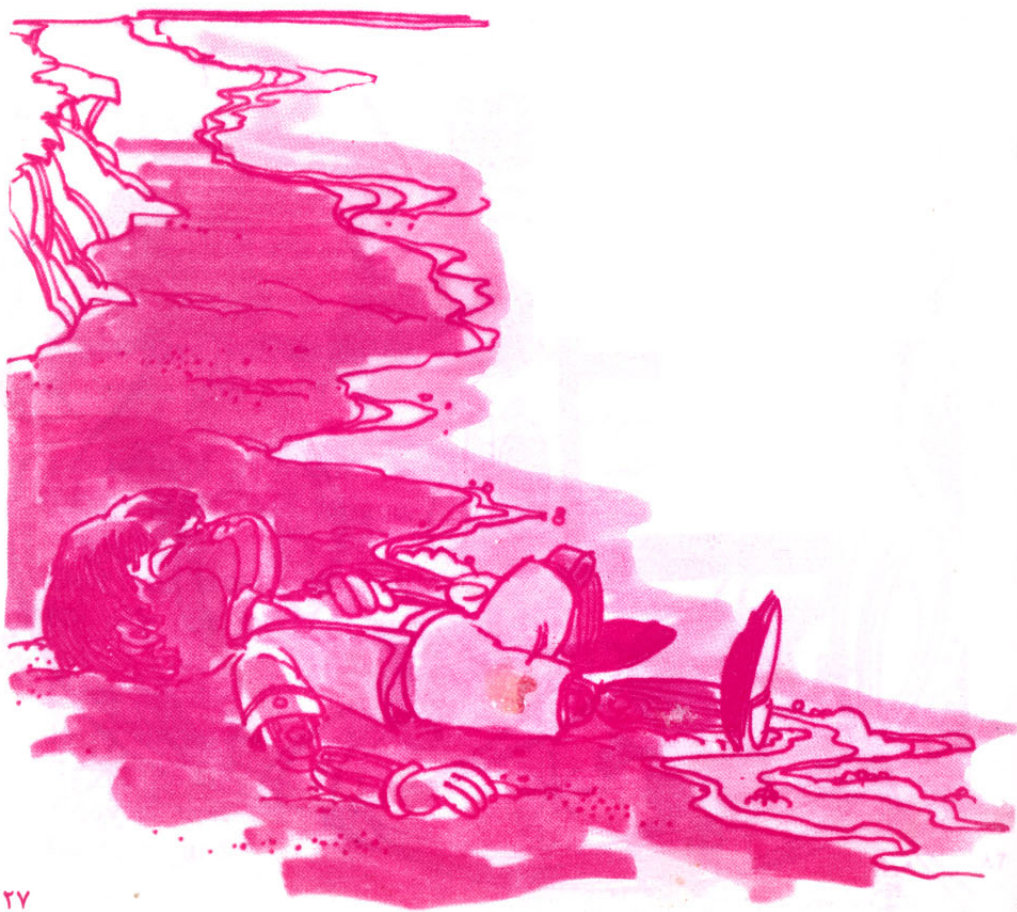
Several days later Pinocchio was washed ashore and found by some townspeople.

" It's Pinocchio. He's unconscious, but he is still breathing. Let's take him home." His father sat by his bedside all night and prayed for him to get well.

چند روز بعد ، آب پینوکیو را به ساحل آورد و چند نفر از مردم شهر او را پیدا کردند
" این پینوکیوست ، او بیهوشه ولی هنوز نفس میکشه ، بیائید اونو ببریم خونه " تمام آن
شب پدر ژیتو در کنار او ماند و برای پینوکیو دعا کرد ، تا حالش خوب شود .

Quelques jours plus tard Pinocchio echoua sur le rivage ou des gens du village le trouverent.

"C est Pinocchio . Il est evanoui ,mais il respire encore. Emmenons-le chez lui." Son pere passa toute la nuit a son chevet, priant pour sa guerison.

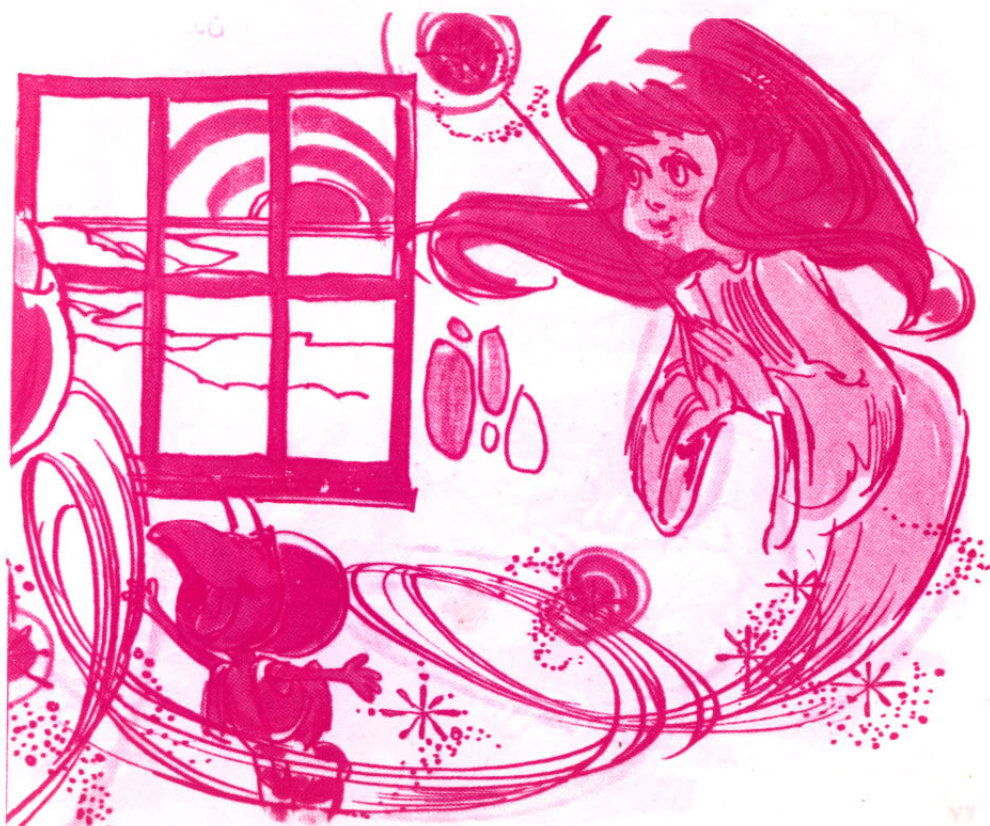


When the first light of morning came into the room, he looked at Pinocchio and saw that he had become a real boy. Pinocchio's courage had made the fairy princess' promise come true. So, Pinocchio and his father, Geppetto, lived happily ever after.

وقتی که اولین نور صبح به داخل اتاق افتاد ، پدر ژیتو به پینوکیو نگاه کرد و با تعجب دید که او تبدیل به یک پسر واقعی شده است ، شجاعت پینوکیو باعث شد تا فرشته مهربان به قول خودش عمل کند .

پس از آن واقعه ، پینوکیو و پدرش " ژیتو " سالهای سال در کنار هم با خوشحالی زندگی کردند .

Quand la lumiere du matin eclaire la chambre, il regarda Pinocchio et vit qu'il etait devenu un vrai petit garçon. Grace au courage de Pinocchio, la promesse de la bonne fee s'etait realisee. Ainsi donc Pinocchio et son pere Gepetto vecurent toujours heureux et contents.



(به معلومات خود بیافزائیم)

از این شماره به بعد، در این صفحه کتاب، ترجمه و معانی بعضی از لغات مصطلح و مهم کتاب همچنین مکالمات روزمره مورد نیاز عمومی درج میشود تا مورد استفاده خوانندگان عزیز قرار گیرد.

معانی لغات کتاب

فرانسه	انگلیسی
Marteau	Hammer چکش
Conscience	Conscience وجدان
Mensonge	Lie دروغ
Sors Dehors	Come on out بیابرون
Venter	Stomach شکم
Courageux (se)	Brave شجاع
Poupee	Puppet عروسک
Avaler	To Swallow بلعیدن
Mine	Mine معدن
Magie	Spell طلسم
Voisin	Neighbor همسایه
Balene	Whale نهنگ

مکالمات روزمره

What have you made for dinner?

شام چی داریم؟

Qu'est-ce que on a pour diner?

I was tired to death.

از خستگی داشتم میمردم

Jallais mourir de fatigue.

Don't be cross with me.

بامن اوقات تلخی نکن!

Ne sois pas mechant avec moi.

I am upset.

ناراحتم، دلخورم، کلافه ام

Je M'ennui

What is that to you?

بتوجه مربوطه؟

Ga te regarde?

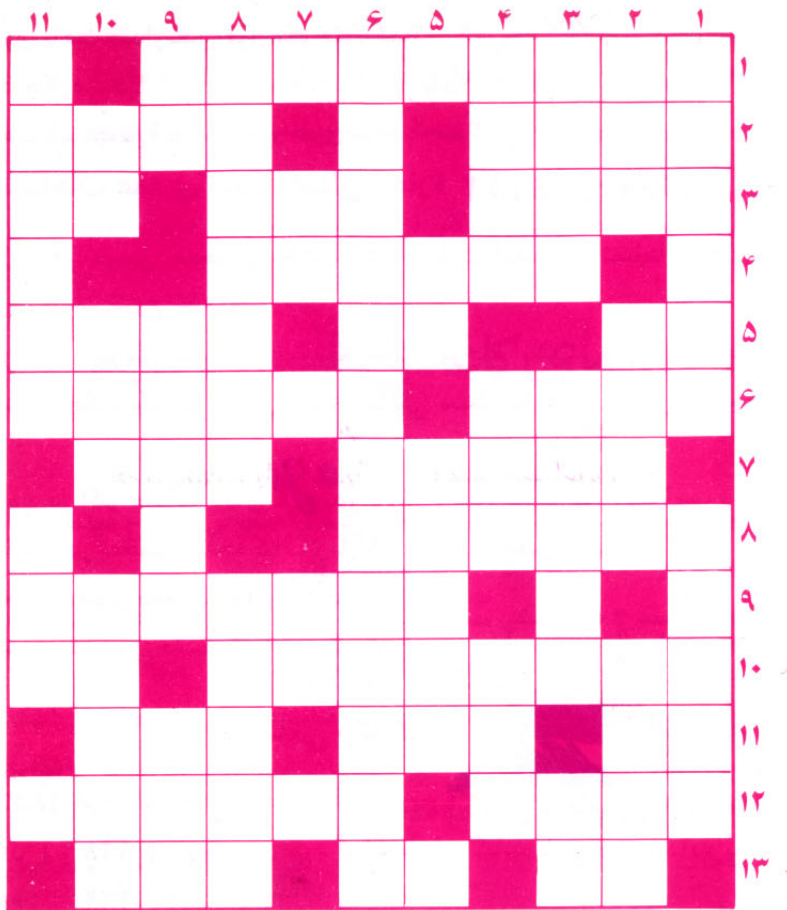
سرگرمیها و مسابقات

مسابقه سنجش هوش این شماره شامل دو بخش بشرح زیر است :

الف - جدول کلمات متقاطع

به ۵ نفر از کسانی که جدول ذیل را صحیح حل نموده و پاسخ سئوالات را حداکثر تا پایان شهریور ماه ۱۳۵۹ برای ما ارسال دارند ، به حکم قرعه به ۳ نفر سه عدد دوربین عکاسی و به ۲ نفر اشتراک مجانی ششماهه کتاب داستانهای ناطق سوپر اسکوپ تقدیم خواهیم نمود .
افقی

- ۱ - (نقش آفرین کتاب داستان شماره ۲ سوپر اسکوپ)
- ۲ - خطاب بی ادبانه - تکیه کلام بچه‌های عجل
- ۳ - به دوچرخه می‌زنند - باناهار می‌آید و به معنی شب است - پهلوان
- ۴ - کار مجاز
- ۵ - مرد نیست - راه میان‌بر - شاگردش معروف است
- ۶ - قوم بنی اسرائیل - شب و روز که نقطه‌اش جابجا شده
- ۷ - بجا آوردن - از آلات موسیقی
- ۸ - قهرمان کتاب داستان شماره ۳ سوپراسکوپ
- ۹ - نوعی از مصنوعات
- ۱۰ - نام جزیره‌ای در داستان شماره ۱ سوپراسکوپ - ما در عرب
- ۱۱ - یازده - خاله فرنگی - مادر باران
- ۱۲ - چنین آبی گواراست - نام کشتی گالیور
- ۱۳ - تکیه کلام درویش - واحدی در وزن - قسمتی از پا
- عمودی
۱ - با انقلاب بدست آوردیم - جانباز است .
- ۲ - نام پرنده عظیم‌الجثه داستان شماره ۳ سوپر اسکوپ - آشکار نیست - در مثل از خون جوانان وطن میروید
- ۳ - به لباس می‌دوزند - دوجین درهم - من و تو نیستیم
- ۴ - کشوری که بالاخره استقلال پیدا کرد - باد برعکس - تماشا هم هست
- ۵ - جنس قوی - در قدیم با آن پرواز میکردند .
- ۶ - نام اولین مبتکر انتشار کتاب داستانهای ناطق در ایران
- ۷ - واحد پول ژاپن - ساک بدون الف
- ۸ - نام جزیره‌ای در داستان شماره ۱ سوپر اسکوپ - پی در پی و پشت سرهم
- ۹ - تعجب خانمانه - برای آن انقلاب کردیم - خدا نکند دچار آن شوید
- ۱۰ - شلوار خانم و آقااست - نزدیک نیست - رودی در ایران
- ۱۱ - قهرمان داستان شماره یک - یک دور مسابقه والیبالی .



ب - معلومات عمومی :

۱ - ترجمه عبارت زیر، مشابه مفهوم یک ضرب المثل معروف و قدیمی است، آن

The old dogs no bark for nothing. ضرب المثل چیست؟

۲ - ترجمه لغات زیر را بفارسی بنویسید :

As soon as, Serpent, Fate, Mermaid, Roof, Witch, I am upset,
So what? ۳ - ترجمه لغات زیر را به انگلیسی بنویسید :

هیولا جستجو شفاف تاجر چاق و چله عمیق کوشش نابود شدن.

۴ - اولین تقاضای گالیور از مردم جزیره لی لی پوت چه بود؟

۵ - چه کسی بیشتر از همه با گالیور دشمنی داشت؟

۶ - پری کوچولو چه کارها کرد؟

۷ -

۱۰ - چه چیزی باعث بيدار شدن غول يك چشم شد ؟

۱۱ - سندباد چگونه بود ؟

۱۲ - وقتی سندباد بهوش آمد ، از چه چیزی متعجب شد ؟

اعلام اشتباهات عمدی کتاب داستان شماره ۲ (پری کوچولوی دریایی)

اشتباه اول : در دومین صفحه از مطالب کتاب عبارت انگلیسی "اشتهاها" بجای سمت چپ از طرف راست شروع شده است .

اشتباه دوم : در سومین صفحه از مطالب کتاب ، ترجمه انگلیسی (پری کوچولو نمی دانست که چگونه میتواند تا سن پانزده سالگی منتظر بماند) در پایان مطالب آمده است .

اشتباه سوم : در اکثر جملات بجای کلمه پدر بزرگ ، مادر بزرگ بکار رفته است .

اشتباه چهارم : در پنجمین صفحه کتاب ، پاراگراف دوم برعکس چاپ شده است .

اشتباه پنجم : تصویر صفحات ۱۸ و ۱۹ جایجا شده است .

اشتباه ششم : در روی جلد کتاب ، کلمه Reserved اشتباهاً چاپ شده است .

اسامی نرندگان

از جمع ۱۸۵۲ نفر شرکت کنندگان عزیزی که تا تاریخ ۵۹/۴/۲۱ برای ما نام نویشتند :

ردیف اول : ۱۲۸ نفر تنه به ش مورد از اشتباهات کتاب پاسخ صحیح دادماند .	"	"	"	"	"
ردیف دوم : ۳۲۲	"	"	"	"	"
ردیف سوم : ۴۰۹	"	"	"	"	"
ردیف چهارم : ۴۵۵	"	"	"	"	"
ردیف پنجم : ۵۲۴	"	"	"	"	"
ردیف ششم : ۱۵	"	"	"	"	"

به هیچک از اشتباهات کتاب پاسخ صحیح نداده اند .

۱ - آقای امیر حمزه افشارلو از تبریز برنده یک دستگاه وچرخه پایی
و رشیده بنفشه آقایی از کرمان

۲ - ات رسول زاده از تهران برنده یک دستگاه پروژکتور

و تهران برنده یک دستگاه دوربین عکاسی

مدی پور حسین

از برندگان عزیزی که مقیم تهران هستند دعوت میشود برای دریافت جوایز خود. کناکتر تا پایان مردادماه ۱۳۵۹ در ساعات اداری به دفتر مرکزی شرکت ۴۸ داستان مراجعه فرمایند. جوایز برندگان عزیز شهرستانی توسط پیک به نشانی آنان در شهرستان تحویل خواهد شد.

توفیق روز افزون همه شرکت کنندگان گرامی و سایر مشترکین عزیز را صمیمانه آرزومندیم.

سینمای کاغذی قسمت دوم

یکی دیگر از سرگرمیهای ابتکاری و منحصر بفرد ما ، اختصاص به طرح سینمای کاغذی دارد که ذیلاً "توجه شما را به توضیح چگونگی آن جلب میکنیم.

در صفحه ضمیمه ۴ قطعه عکس متفاوت کارتون به شمارههای (۵، ۶، ۷، ۸) وجود دارد که قسمت دوم از موضوع فیلم سینمایی کاغذی بنام "حمی بندباز" میباشد.

۴ قطعه عکسهای قسمت اول این فیلم ، ضمیمه کتاب داستان شماره ۳ سوپراسکوپ بنام (ماجراهای سندباد) منتشر شده است ، سایر قسمتهای این فیلم در کتاب داستانهای شماره ۹، ۸، ۷، ۶، ۵ به ترتیب چاپ و منتشر خواهد شد.

این صفحات را همه ماهه از کتاب داستانهای منتشره ، جدا ساخته و با قیچی هریک از عکسها را بدقت بریده و به ترتیب شماره‌ای که در زیر عکسها نوشته شده ، روی هم قرار دهید شما همزمان با انتشار کتاب داستان شماره ۹ سوپراسکوپ ، دارای یک سینمای کاغذی جالب خواهید بود که با حرکت دادن سریع عکسها ، فیلم جالبی از بندبازی مهیج جمعی راه‌نمده خواهید کرد.

منتظر سرگرمیهای جالب بعدی ما باشید

شرکت ۴۸ داستان

همگام با پیشرفت‌های وسیعی که در همه سطوح جامعه در جهت سازندگی ایران نوین بچشم میخورد، این شرکت مفتخر است که برحسب وظیفه ملی، گامی نو در جهت آموزش، تعلیم و تربیت نوباوگان ایرانی برداشته و برای اولین بار در ایران با انتشار سری مجموعه داستان‌های ناطق، اضافه بر بالا بردن سطح فرهنگ نوباوگان و دانش‌آموزان کشور سرگرمی مفید و آموزنده‌ای برای آنان فراهم نموده است.

مجموعه داستانهای این سازمان به دو زبان فارسی و انگلیسی تهیه شده و نمایشنامه هر داستان نیز بصورت فارسی و انگلیسی بر پشت و روی هر نوار جداگانه ضبط و اجراء شده است که این امر کمک بسیار موثری در فراگیری زبان انگلیسی نواآموزان کشور خواهد نمود.

داستان شماره ۱ : گالیور در جزیره کوتوله‌ها

داستان شماره ۲ : پری کوچولوی دریایی

داستان شماره ۳ : ماجرای سندباد

شرکت ۴۸ داستان

قیمت هر کتاب بانوار کاست دسراسر کشور ۴۰۰ ریال

۶۸۱۶۵۷

مرکز سفارشات

۴۱/۳۵۱۱

صندوق پستی